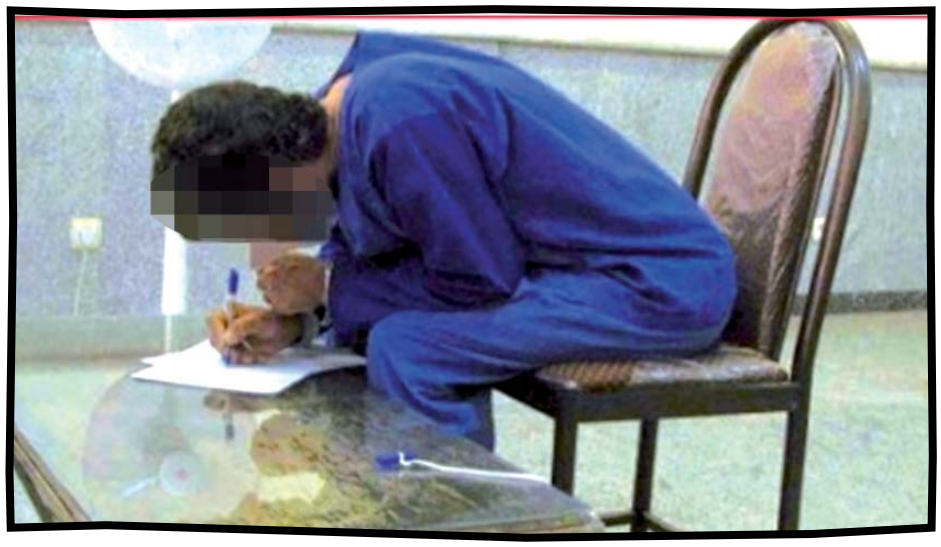


گفت‌وگو با دزدی که سفارش سرقت خودرو می‌گرفت

می‌خواستم کار خیر کنم تا ضرر مالباختگان جبران شود!

سرقت ۲۰۷ با سفارش، جرمی بود که پسر جوان مرتکب شده و به خاطر آن دستبند به دست دارد. او همراه همدستش در خیابان‌های پایتخت قدم می‌زد و با دیدن خودرویی که همدستش آن را انتخاب کرده بود ماشین را سرقت می‌کرد.

به چه جرمی بازداشت شدی؟

تخصصم سرقت خودروهای ۲۰۷ است.

چطور سرقت می‌کردی؟

در ماشین را با دست باز می‌کردم و خودرو را سرقت می‌کردیم.

چند دقیقه‌ای؟

یک ربع طول می‌کشید تا ماشین را سرقت کنم.

۱۵ دقیقه برای باز کردن در خودرو، به نظرت زمان زیادی نیست؟ بی‌شک خیلی‌ها شک می‌کردند و در همان سرقت اول گیر می‌افتادی؟

باز کردن در خودرو که نهایت سه دقیقه طول می‌کشید. شناسایی خودرو و باز کردن در و روشن کردن ماشین و سرقتش کمتر از یک ربع طول می‌کشید.

چرا فقط ۲۰۷ سرقت می‌کردی؟

دستور فقط ۲۰۷ بود. همدستم که با من می‌آمد دستور داده بود فقط ۲۰۷ سرقت کنیم. هر خودروی ۲۰۷ را هم سرقت نمی‌کردیم. او انتخاب می‌کرد و به من می‌گفت این خودرو را سرقت کن.

گزینه‌های انتخاب خودرو چه بود؟

نمی‌دانم، اما این دو خودرویی که سرقت کردیم مدل جدید بود و رنگش هم سفید بود.

چقدر سهم تو بود؟

برای هر ۲۰۷، چهار تا پنج میلیون تومان گیرم می‌آمد.

ماشین را بدون سوئیچ چطور روشن می‌کردی؟

همدستم خودرو را روشن می‌کرد. تخصص من فقط باز کردن در خودروهاست.

همدستت با خودروهای سرقتی چه می‌کرد؟

دقیقا نمی‌دانم، اما به نظرم دو تا یکی می‌کرد. منظورم همون سند نمره کردن است. البته شاید هم از آنها برای سرقت استفاده می‌کرد. خودروهایی که سارقان سوار می‌شوند تا با آنها سرقت‌های منزل و مغازه انجام دهند.

سابقه داری؟

بله. شش ماه به خاطر همین جرم بازداشت شدم و بعد از آزادی دوباره همین کار را انجام دادم.

با همدستت چطور آشنا شدی؟

بچه محل بودیم. می‌دانست تخصص در باز کردن خودروهای ۲۰۷ را دارم. به همین دلیل سراغ من آمد و گفت پول خوبی از این راه گیرت می‌آید. به نظر هم پول بدی نبود. برای ۱۵ دقیقه پنج میلیون تومان، هر جایی می‌خواستم کار کنم این درآمد را نداشت. هر کسی جای من بود هم وسوسه می‌شد تا با او در این سرقت‌ها همراه شود. چه برسد به من که نه وضع مالی خوبی داشتم و نه امیدی به آینده. با خودم گفتم چند تا سرقت انجام می‌دهم و کمی که وضعم خوب شد دور خلاف را خط می‌کشم و می‌روم سراغ یک زندگی آبرومند.

و خسارتی که به مالباختگان وارد می‌کردی چه؟

تصمیم داشتم زمانی که وضع مالی ام خوب شد به جای خسارتی که به آنها زده‌ام برایشان کارهای خیر انجام دهم. این‌طوری بدون آن‌که آنها متوجه شوند به خاطر کارهای خیری که برایشان انجام می‌دادم اتفاقات خوب در زندگی‌شان رخ می‌داد. از طرفی به قول قدیمی‌ها دزد، سود و منفعت است.

اعتیاد داری؟

بله. مدت‌هاست به مواد روی آورده‌ام. همین مواد بود که زندگی‌ام را نابود کرد. اگر معتاد نشده بودم می‌توانستم زندگی خوبی برای خودم رقم بزنم.

در مدتی که معتاد شدم نتوانستم کار کنم. هر چه پس انداز داشتم فروختم و خرج موادم کردم. آبرو و اعتبارم هم پیش دوست و آشنا رفت.

زمانی آن‌قدر اعتبار داشتم که اگر ده میلیون تومان پول می‌خواستم یکساعته به حسابم واریز می‌شد، اما حالا هزار تومان هم به من نمی‌دهند.

یک ربع زمان کافی بود تا به راحتی در ماشین را باز کرده و بعد از روشن کردن آن فرار کنیم

نظرات خوانندگان

عیسی محمدی از تهران: گزارش اسیدپاشی خیلی دردناک بود و انسان نمی تواند یک دقیقه خود را جای آنها بگذارد. کسی که قربانی اسیدپاشی می شود هر روز می میرد و زنده می شود. انتظار می رود با برخورد شدید با اسیدپاشان حتی اجازه فکر کردن به این کار هم از مجرمان سلب شود.

رضا سلیمانی از جرقویه: درباره کلاهبرداری های اینترنتی بیشتر بنویسید تا مردم درباره شگردهای مجرمان فضای مجازی آشنا شوند.

تپش: هر هفته در صفحه هوش سیاه سعی می کنیم با تشریح شگرد مجرمان سایبری درباره راه های پیشگیری از آن هشدار دهیم.

حسین عباسیان از اصفهان: داستان جنایی و معمای پلیسی دیگر چاپ نمی شود؟

تپش: داستان جنایی به زودی چاپ خواهد شد و در مراحل پایانی داستان نویسی است اما هنوز تصمیمی برای چاپ دوباره معمای پلیسی گرفته نشده است.

سلفی با چوبه دار

در این ستون، زندگی قاتلان معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه دار نداشتند، به نوعی از زبان خودشان و بر اساس اعترافات شان در دادگاه مرور می شود. این هفته سراغ سارقی رفتیم که در شرق تهران برای سرقت به زنان و دختران حمله می کرد، این قاتل به خاطر کشتن ۲ نفر از طعمه هایش به «شکارچی دختران شرق تهران» معروف شد.

شکارچی دختران شرق

قرار نبود قاتل شوم اما دو نفر از طعمه‌هایم مردند و مهر قاتل بودن روی پیشانی‌ام خورد. ابتدا بگذارید از خودم بگویم؛ ۲۴ سال دارم و اسمم علی است. کار و بار درست و حسابی که نداشتم و به فکر سرقت افتادم. در خیابان‌های شرق تهران می‌گشتم و زنان و دختران جوان را تعقیب می‌کردم. وقتی به محلی خلوت می‌رسیدند، آنها را با چاقو تهدید کرده و کیفشان را سرقت می‌کردم. اگر هم مقاومت می‌کردند، ضربه‌ای به بدنشان می‌زدم تا نتوانند به مقاومتشان ادامه دهند.

این‌که می‌گویم قرار نبود قاتل باشم، تصوری بود که خودم از ضربه‌ها داشتم و فکر نمی‌کردم، باعث مرگ آنها شود. سرقت‌هایم را از سال ۸۴ آغاز کردم و هر طعمه خوبی که پیدا می‌کردم، سراغش می‌رفتم.

یک روز کیف دختر جوانی را سرقت کردم که تلفن همراهش داخلش بود. آن دختر با تلفن خودش تماس گرفت و خواست وسایلش را برگردانم. صدایش را که شنیدم از او خوشم آمد و تصمیم گرفتم با او دوست شوم. دختر جوان هم از جسارت من خوشش آمده بود و این دوستی هر روز گرم‌تر می‌شد. یک روز از من خواست حضوری قرار بگذاریم. من هم خوشتیپ کردم و به محل قرار رفتم اما به جای دختر جوان، دو مامور دستانم را گرفتند و خیلی زود سردی دستبند را روی دستم حس کردم. به خاطر این‌که سرقت‌ها را در شرق تهران انجام داده بودم، روزنامه‌ها به من لقب شکارچی دختران شرق تهران را دادند.

آن‌موقع هم نمی‌دانستم چه سرنوشت شومی در انتظارم است و فکر می‌کردم قرار است مدتی در زندان آب خنک بخورم. در اداره آگاهی من را به اداره قتل بردند. خیلی تعجب کرده بودم. وقتی افسر آگاهی مقابلم نشست، تازه متوجه مرگ دو نفر از قربانیان خود شدم. ماجرای زخمی کردن آنها را به خاطر دارم. یکی از آنها داخل ماشین پشت فرمان نشسته بود که سمتش رفتم و داخل ماشین نشستم. خواستم کیفش را بدهد که مقاومت کرد و با چاقو ضربه‌ای به او زدم و با برداشتن کیف فرار کردم.

دومین دختر را هم در راهروی خانه‌شان زخمی کردم. خواستم کیفش را سرقت کنم که مقاومت کرد و با چاقو ضربه‌ای به پهلویش زدم و گریختم.

خلاصه به اتهام قتل دو دختر و سرقت از ۹ دختر دیگر در دادگاه محاکمه شدم که قاضی حکم دوبار قصاص و حبس و شلاق داد. حکم در دیوان عالی کشور تایید شد و در نهایت سحرگاه ۲۵ بهمن ۹۱ در حوالی چهارراه نظام‌آباد تهران این حکم اجرا شد.